

آیا قرانت نشر مستضعفین از اسلام یک قرانت سوسیالیستی است، یک قرانت دموکراتیک است؟ و یا یک قرانت پلورالستیک از اسلام می باشد؟
 آیا شریعتی یک قرانت سوسیالیستی از دین داشت یا یک قرانت دموکراتیک و یا یک قرانت پلورالیستیکی؟
 آیا می توان بموازات یک قرانت سوسیالیستی از اسلام همزمان قرانت دموکراتیک و پلورالیستیکی از دین هم داشته باشیم؟
 آیا پلورالیتته نشر مستضعفین پلورالیتته معرفتی است یا پلورالیتته سیاسی - حزبی است و یا پلورالیتته مذهبی - دینی می باشد؟
 آیا دیدگاه پلورالیستی نشر مستضعفین عامل تکوین فراکسیون ها ی نظری و عملی در حزب مستضعفین نمی شود؟
 چه ضمانت اجرایی وجود دارد که نگرش دموکراتیک نشر مستضعفین هدایتگر بسوی لیبرالیسم سیاسی - فلسفی - اخلاقی - اقتصادی نشود؟

پاسخ: قبل از اینکه وارد بحث تفصیلی موضوع شویم بهتر است در آغاز یک بحثی در خصوص تعریف هر یک از ترم های فوق داشته باشیم تا توسط آن بتوانیم در عرصه بحث تفصیلی منظور یکدیگر را بهتر فهم کنیم:

1 - قرانت دموکراتیک: منظور از قرانت دموکراتیک در اینجا عبارت است از تبیین تئوریهای عام و خاص و مشخص با عینک و نگاه دموکراسی که آنچنانکه در بحث های گذشته اعلام کردیم دیدگاه هر فرد و هر جریانی بر پایه نگاه یا جهان بینی آن فرد و جریان شکل می گیرد بعبارت دیگر جهان بینی هر فرد و هر جریان عینکی است که بر روی چشمان آن فرد و جریان قرار گرفته است که از کانال آن عینک آن فرد و یا آن جریان جهان را می بیند و اندازه جهان در نگاه هر کس به اندازه واقعیت جهان خارج نیست بلکه به اندازه جهان بینی است که آن فرد یا آن جریان دارد لذا اگر بخواهیم جهان برای فردی که جهان را کوچک می بیند بزرگ کنیم نباید او را به مسافرت ببریم بلکه باید جهان بینی او را عوض کنیم در این راستا حال می توانیم به تعریف ترم دموکراسی بپردازیم که خود ترم دموکراسی از دو اصطلاح دمو و کراسی تشکیل میشود که معنی دمو همان مردم یا جامعه است با حفظ مضمون جمعی آن که همین مضمون جمعی یا اجتماعی بودن دمو عامل مرزبندی ترم دموکراسی با ترم لیبرالیتته یا لیبرالیسم می باشد. چرا که در ترم لیبرالیتته مضمون آزادی فردی و اندیویدالیستی نهفته است اما مضمون در دمو جمعی یا کلکتویستی می باشد. پس دمو یعنی مردم یا جامعه و کراسی یعنی گرایش یا سالاری. پس دموکراسی یعنی جامعه سالاری یا مردم سالاری. البته کار برد این اصطلاح تاریخی بس دراز داشته و اولین بار توسط فلاسفه یونان اعم از سقراط و افلاطون و ارسطو و ... در پنج قرن قبل از میلاد بکار گرفته شده است و از بعد از انقلاب کبیر فرانسه در سال 1789 این اصطلاح توسط فلاسفه و علمای اجتماعی مغرب زمین پایه تئوریک بخود گرفت. بهرحال تعریف از دموکراسی در گرو تعریف و تبیین از مردم است یعنی اول باید ببینیم که در عرصه تئوریک چه تعریفی از مردم میکنیم آیا مردم را افراد گوشت و پوست دار، فردی آنچنانکه نهضت لیبرالی در غرب تعریف می کند، می دانیم؟ یا که نه، مردم را در بستر جامعه آنچنانکه کلکتویسم یا قران معنی می کند، تعریف می کنیم؟ برحسب نوع تعریفی که از دمو می کنیم ترم دموکراسی برای ما معنی پیدا می کند اما آنچه که در رابطه با تبیین تفصیلی این ترم پس از اتمام بحث لغوی آن باید به آن توجه شود، عبارت از اینکه آنچنانکه فوقاً هم به اشاره رفت اگرچه تاریخ طرح کاربرد این ترم بازگشت پیدا می کند به پنج قرن قبل از میلاد و آنهم در غرب، ولی با پایان یافتن دوران طلانی فلسفه در یونان و حاکمیت تفکر سیاسی اریستوکراسی و اتوکراتیک و تنوکراسی و توتالیتر بر اندیشه سیاسی مغرب زمین که بیشتر توسط فراگیر شدن امپراطوری روم و پیوند امپراطوری روم با کلیسا و شکل گیری و پیدایش اسکولاستیک بوجود آمد ترم و اندیشه دموکراسی تا قرن هفدهم به فراموشی سپرده شد تا اینکه بموازات شکل گیری رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه که یک انقلاب اقتصادی - اجتماعی بود و رهائی توده ها از بند اسکولاستیک توسط شعار سکولاریسم موضوع مردم و جامعه در عرصه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی وارد دیسکورس بشریت شد که بمرور زمان بموازات سرریز شدن ادبیات انقلاب کبیر فرانسه از جهان مغرب زمین به کشورهای پیرامونی این ادبیات در کشورهای پیرامونی بصورت یک نهضت در آمد البته مضمون این نهضت در کشورهای پیرامونی با نهضت در کشورهای مغرب زمین متفاوت بود چراکه نهضت دموکراسی در کشورهای مغرب زمین از فرانسه تا انگلیس و آلمان و ... ابتدا جنبه تئوریک داشت و پس از شکل گیری و تکوین پایه های تئوریک قضیه بود که نهضت دموکراسی جنبه اجتماعی و سیاسی بخود گرفت اما نهضت دموکراسی در کشورهای پیرامونی پیش از آنکه جنبه تئوریک و نظری بخود بگیرد و یا حداقل آن تئوریهای دموکراسی غربی توسط روشنفکران کشور های پیرامونی بومی گردد مستقیم بر پایه همان شکل وارداتی حرکت

اجتماعی خود را از سرگرفتند که حاصل آن عدم سنخیت نهضت دموکراسی با زیر ساختهای فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی این جوامع بود.

بنا بر این آنچه می توان در یک نگاه کلی به نهضت دموکراسی مطرح کرد عبارت است از اینکه:

الف - نهضت دموکراسی بصورت یک نهضت اجتماعی سیاسی مطرح گردید. برعکس نهضت لیبرالیته یا لیبرالیسمی که از همان آغاز تکوین صورتی اقتصادی داشت.

ب - در نهضت دموکراسی مبنای نگرش مردم و جامعه و دموها بودند که در برابر نخبه ها یا اریستوکراتها مطرح گردیدند.

ج - پایه فلسفی دموکراسی عبارت بودند از حق فلسفی و سیاسی و اجتماعی و انسانی توده ها و جامعه و مردم جهت تعیین سرنوشت سیاسی - اجتماعی خودشان بود.

د - در عرصه سیاسی هدف دموکراسی و تعریف دموکراسی عبارت است از مکانیزم تقسیم قدرت سیاسی برای تمرکز زدائی قدرت در دست سیاستمداران است که بعنوان بزرگترین عامل فساد و پیدایش استبداد و اتوکراتیک و توتالیتر و دسپاتیزم در جامعه می باشد بنابراین قرائت دموکراتیک بمعنای مخالفت با تمرکز قدرت سیاسی توسط اجتماعی کردن قدرت سیاسی بر پایه ریزش قدرت از بالا به پائین و تفکیک قوا و همچنین اعتقاد به تعیین نهادهای اجتماعی و سیاسی توسط انتخاب مردم و همچنین اعتقاد به عزل و نصب تمامی حاکمان سیاسی توسط مردم و جامعه می باشد.

2 - قرائت سوسیالیستی: مقصود از قرائت سوسیالیستی در اینجا آنچنانکه در تعریف قرائت دموکراتیک مطرح کردیم عبارت است از تبیین تئوریهای عام و خاص و مشخص با نگاه سوسیالیستی می باشد که تبیین سوسیالیسم در اینجا آنچنانکه در سلسله بحث های سوسیالیسم مطرح کردیم عبارت است از اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف می باشد بعبارت دیگر آنچنانکه دموکراسی عبارت بود از اجتماعی کردن سیاست یا توزیع قدرت سیاسی سوسیالیسم عبارت است از توزیع قدرت اقتصادی بر پایه اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف می باشد بنابراین آنچه وجه مشترک دموکراسی و سوسیالیسم را تشکیل می دهد، عبارت است از اصل اجتماعی شدن قدرت است که در دموکراسی قدرت سیاسی اجتماعی میشود و در سوسیالیسم قدرت اقتصادی اجتماعی می شود و در پلورالیسم قدرت معرفت اجتماعی میشود. همچنین همین اصل اجتماعی شدن آنچنان که فوقاً هم به اشاره رفت تعیین کننده مرز بین لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی است که بعنوان آلترناتیو بورژوایی در برابر دموکراسی و سوسیالیسم قرار می گیرد. علی ایحال بر پایه این نگاه به دموکراسی و سوسیالیسم است که کلا سوسیالیسم و دموکراسی بلحاظ تئوریک تکمیل کننده یکدیگر می باشد و بهمین دلیل است که ما نمی توانیم هرگز بدون دموکراسی به سوسیالیسم دست پیدا کنیم و همچنین بدون سوسیالیسم هم نمی توانیم به دموکراسی دست پیدا کنیم و علت بحران و شکست دکترین دموکراسی در مقام فردی آن و دکترین سوسیالیسم در مقام فردی آن در عرصه ابژکتیو و اجرا در غرب همین در نظر نگرفتن پیوند تنگاتنگ تئوریک دو مقوله سوسیالیسم و دموکراسی می باشد. چرا که طرفداران سوسیالیسم دولتی می خواستند بدون توزیع قدرت سیاسی توسط اجتماعی کردن قدرت اقتصادی تولید و توزیع به سوسیالیسم نائل شوند آنچنان که طرفداران دکترین دموکراسی میخواستند بدون اجتماعی قدرت اقتصادی به اجتماعی کردن قدرت سیاسی بپردازند که حاصل آن شد که سر انجام دکترین دموکراسی به لیبرالیسم ختم شود زیرا دکترین لیبرالیسم یک تئوری دستگامند کامل است و دلیل آنهم این است که پروسه تکوین لیبرالیسم در غرب توسط بورژوازی از لیبرالیسم اقتصادی آغاز شد و سپس برای ساپورت سیاسی و اخلاقی و معرفتی لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم اخلاقی شکل گرفت و در همین راستا است که ما نمی توانیم به یک شاخه از لیبرالیسم بدون اتکاء به شاخه های دیگر آن تکیه کنیم مثلاً به لیبرالیسم اقتصادی اعتقاد پیدا کنیم ولی بگوئیم لیبرالیسم سیاسی و فلسفی و اخلاقی آن نفی شود این امر غیر ممکن است در خصوص دموکراسی و سوسیالیسم از آنجائیکه پروسه تکوینی آن مانند لیبرالیسم در غرب شکل نگرفت (چرا که دموکراسی محصول قرن هیجدهم بود در صورتیکه سوسیالیسم محصول قرن نوزدهم غرب بود و سوسیالیسم دموکراسی محصول قرن بیستم غرب بود که این گسستگی تاریخی میان سه ترم دموکراسی و سوسیالیسم و سوسیالیسم دموکراسی مبین این حقیقت است که دکترین سوسیالیسم و دکترین دموکراسی نتوانست مانند دکترین لیبرالیسم پروسه طبیعی خود را طی کند و از آنجائیکه برای انجام پروسه طبیعی باید ابتدا سوسیالیسم اقتصادی شکل می گرفت و در رابطه با تبیین پایه سیاسی و معرفتی سوسیالیسم اقتصادی باید دموکراسی بوجود می آمد و در آن صورت بود که دیگر نیاز به طرح ترم های جدیدی بنام های دموکراسی و سوسیال - دموکراسی در دیسکورس پروسه سوسیالیستی نبود چرا که در آن صورت تعریف دموکراسی می شد، اجتماعی کردن سیاست و قدرت سیاسی و تعریف سوسیالیسم می شد، اجتماعی کردن تولید و توزیع و تعریف پلورالیسم معرفتی و پلورالیسم حزبی و پلورالیسم مذهبی می شد، اجتماعی کردن معرفت و نهادهای اجتماعی معرفت و تکثر گرایی در عرصه های معرفتی و نهادی و مذهبی).

ماحصل اینکه آنچنانکه دکترین سوسیالیسم از دکترین دموکراسی و از دکترین پلورالیت یا پلورالیسم انفکاک نا پذیر است، قرائت دموکراسی هم از قرائت سوسیالیستی تفکیک پذیر نمی باشد. یعنی حتما قرائت سوسیالیستی مضمون دموکراتیک دارد و قرائت دموکراتیک مضمون سوسیالیستی خواهد داشت و در همین جا می توانیم به آن سوال که فوقاً مطرح شده بود که آیا قرائت نشر مستضعفین از اسلام یک قرائت سوسیالیستی است یا یک قرائت دموکراتیک؟ و سوال آیا قرائت شریعتی از اسلام و دین یک قرائت سوسیالیستی بود یا یک قرائت دموکراتیک؟ پاسخ گوئیم چرا که با این توضیحی که داده شد دیگر جایی برای طرح چنین سوالی باقی نمی ماند زیرا که آنچنانکه سوسیالیسم بدون دموکراسی ابتر است دموکراسی بدون سوسیالیسم نیز ابتر خواهد بود و بهمین خاطر است که از نگاه شریعتی، آزادی بهمان اندازه تجلیل و تکریم می شود که سوسیالیسم میشود البته آزادی که بر پایه سوسیالیسم باشد نه آزادی که بر پایه بورژوازی باشد. چرا که آنچنانکه شریعتی می گوید در جامعه ای که یکی سواره باشد و دیگری پیاده معلوم است که آزادی در خدمت سواره خواهد بود و پیاده از آن نصیبی نخواهد برد پس با این توضیح حال می توانیم بگوئیم که قرائت سوسیالیستی اگر واقعاً سوسیالیستی باشد باید حتما دموکراتیک نیز باشد و قرائت دموکراتیک اگر لیبرالیستی نباشد باید حتما سوسیالیستی نیز باشد و اینها نسبت بهم تفکیک نا پذیرند بنا براین آنچه تضمین کننده دکترین دموکراسی است دکترین سوسیالیسم است و آنچه تضمین کننده دکترین سوسیالیسم است دکترین دموکراتیک می باشد.

3 - پلورالیت یا پلورالستیک یا پلورالیسم و نشر مستضعفین: ترم پلورالیسم بلحاظ معنی لغوی بمعنای تکررگرائی می باشد. که این تکررگرائی در سه عرصه معرفتی و اجتماعی و مذهبی مادیت ابژکتیو پیدا می کند آنچه در رابطه با تبیین هیرارشی اشکوبه های سه گانه تئوریک پلورالیسم در اینجا باید مطرح کنیم عبارت از اینکه تا زمانیکه دو اشکوبه پلورالیسم اجتماعی یا حزبی و پلورالیسم مذهبی بر پایه پلورالیسم معرفتی شکل پیدا نکند، پلورالیسم اجتماعی و مذهبی نمی تواند پایدار بماند و برای شکل گیری پلورالیسم معرفتی در جامعه اولاً باید به پلورالیسم فلسفی اعتقاد داشته باشیم در ثانی باید بر پایه اجتماعی کردن نهادهای معرفت اجتماعی مانند قدرت سیاست در دموکراسی و قدرت اقتصاد در سوسیالیسم از قدرت معرفت هم توسط پلورالیسم تمرکززدائی کنیم در خصوص پلورالیسم فلسفی بعنوان سنگ زیر بنای پلورالیسم آنچنانکه در بحثهای گذشته مطرح کردیم پلورالیسم فلسفی عبارت است از اعتقاد به این حقیقت است که اصل شناخت یک واقعیت توسط انسان با اصل خود واقعیت مورد شناخت متفاوت می باشد و از آنجائیکه شناخت یک واقعیت با خود واقعیت فی نفسه متفاوت است لذا پدیده شناخت که یک پدیده سوژکتیو می باشد عبارت خواهد بود از درک ما از واقعیت خارجی و از آنجائیکه درک ما از واقعیت خارجی در افراد متفاوت می باشد لذا این امر باعث میگردد تا تکرر شناخت ها و تکرر معرفتها بوجود آید پس اول ما باید تکرر معرفتها از نظر فلسفی را به رسمیت بشناسیم و بعد بتوانیم به اصل پلورالیسم معرفتی اعتقاد پیدا کنیم پس اصل تکرر معرفتها از نظر فلسفی ریشه در تکرر شناخت انسانها نسبت به واقعیت خارجی دارد بنابراین پایه فلسفی پلورالیسم در انسان علاوه بر اینکه تبیین کننده تکرر معرفتی در انسان است تبیین کننده این حقیقت نیز می باشد که هیچ کس دارای معرفت مطلق و شناخت مطلق نیست. شناخت یک امر نسبی است که هر کس بقدر پتانسیل دراکه خود از واقعیت برونی حاصل می کند و همین نسبی بودن شناخت افراد است که یک حقیقت دیگر را برایمان روشن میسازد و آن عبارت است از اصل جایز الخطا بودن انسان در عرصه شناخت و معرفت فردی است که این حقیقت اصل ضرورت تکرر معرفتی برای تکمیل شناخت انسان را مطرح می کند چرا که همه چیز را همگان دارند و همگان در بستر اجتماعی کردن معرفت حاصل میشود حال با توجه به این پایه تئوریک پلورالیسم است که می توانیم به تبیین اصل پلورالیسم اجتماعی و اصل پلورالیسم اعتقادی بپردازیم. چرا که زمانیکه بر پایه اصل پلورالیسم معرفتی مشخص شد که تکرر شناخت در انسانها امر طبیعی می باشد و شناخت هیچ کس مطلق و تمام و کامل نیست و انسان بر پایه شناخت نسبی جایز الخطا میباشد در نتیجه خود بخود این سوال در این جا مطرح میشود که با چه مکانیزیمهایی می توانیم شناخت و معرفت نسبی را کامل کنیم اینجا است که تنها پاسخی که برای این سوال وجود دارد عبارت است اینکه تنها مکانیزیم جهت تکمیل و اعتلای معرفت چه معرفت فردی و چه معرفت اجتماعی وجود تکرر گرائی اجتماعی و تکرر گرائی اجتماعی و تکرر گرائی اعتقادی است که این امور توسط پلورالیسم احزابی و پلورالیسم نهادهای سیاسی و پلورالیسم مذاهب و اعتقادی امکان پذیر خواهد بود حال با مشخص شدن این حقایق در خصوص پلورالیسم می توانیم به آخرین سوال مطرح شده پاسخ دهیم که وجود اصل پلورالیسم در عرصه حزب مستضعفین بخاطر اینکه پلورالیسم تنها در چهارچوب معرفتی و درونی شکل می گیرد و تنها جنبه معرفتی دارد لذا در کادر قرائت واحد برون حزبی ایجاد فراکسیون و انشعاب حزبی نمی کند بلکه بصورت یک دیالکتیک نظری می تواند باعث اعتلای سوژکتیو حزب بشود.

والسلام